

اسلام و مالکیت

حیات معنوی و زندگی مادی آدمی دارد ، مورد نظر خاص همه

ناشی از مال و چهره‌های گوناگون آنست ، بنابراین بدون هیچ اغراق‌گویی هر دو گروه معبود و خلاق را ثروت و افزایش آن میدانند و در این اصل هر دو با دو گونه تعبیر اتفاق نظر دارند .

از این جهت اختلاف این دو نظر و دو مکتب فرعی و در طریق افزایش تولید و چگونگی تقسیم و توزیع است ، و چون اصل مشکل که همان بت‌شناختن و هدف معبود قرار دادن ثروت و تولید ، از هر دو نظر مشترك و ثابت میباشد ، و این مشکل روحی و فکری با طرحها و عناوین این مکتبها حل نمیشود ، و در طریق عمل هر گره‌ی گشوده شود اطراف آن پیچ‌ها و گره‌های دیگری در میان می‌آید ، تا آنجا که چون از حل عملی مشکلات ناتوان میشوند حل نهائی را به قدرت خلاقه و شمشیر بران تاریخ حواله میکنند و از واقعیات زندگی بظرف ذهن و تخیل بر میگردانند و بآینده امیدانگیز دلخوش میدارند . با آنکه حل مشکلات چنانکه پیش از این گفته شد در خود انسانها و از آنها است ، این گونه حل هم مشکل است و هم آسان ، مشکل است برای آنکه قدرت هدایت و رهبری بدست کسان نیست که خود محکوم مال و شهوات ناشی از آنهاست ، و بر کنار کردن اینها و آزاد کردن مردم از سحر و افسونشان آسان نیست ، آسان است برای آنکه فطرت و عقل آزاد و ریشه‌ی تعالیم پیمبران بخصوص در شرق مؤید و رشد دهنده این فکر است که انسان برتر و با ارزشتر از آنست که محکوم و مملوک مال گردد و آنرا هدف و غایت خود سازد ، با تجمع و تمرکز اینگونه انسانها و دادن هدایت و رهبری يك جامعه هر چند محدود باشد باشد خاصیکه چنین آزاد و بلند نظر باشند مردم محکوم و

اسلام و مالکیت

پیامبران و مصلحین بلنداندیش و بخصوص تربیت و احکام اسلامی

خسته دنیا را که از رفتار مالپرستی و ضد و نقیض گوئیهای پیشوایان بت پرست آن و جنگهای ناشی از آن بجان آمده اند، جلب میکند. چنانکه نمونه اینگونه هدایت و جامعه ناشی از آن همیشه در دنیا بوده و امروز هم در شرق که مهد پرورش معنویات است دیده میشود. شعار اقتصادی در اینگونه جوامع باید باینصورت درآید که تولید و افزایش آن و معال و مظاعر آن وسیله و در راه آسایش و تعلیم و تربیت و ظهور استعدادها، توزیع نیز بر همین اساس با مسئولیت عمومی قدرت حکومت تنظیم گردد. با این طریق عملی میتوان این بت ضخیم و گسترده قرن صنعت و علم را درهم شکست و تاریکیهای چشم گیر و ناشی از آنرا محو کرد.

فرمان انفاق «فی سبیل الله» که پیوسته و در خلال آیات قرآن آمده و از شرائط اولی ایمان و قسمتی از فرائض است برای همین تغییر نظر و در طریق وسیله شناختن تولید و توزیع در راه خیر عمومی و همه جانبه میباشد.

«وما رزقناکم ینفقون...»

مفهوم وسیع و درست سرمایه داری همین است که مال و افزایش آن هدف و مقصود عمومی باشد، خواه هدفگیری مال مقصود اشخاص گردد یا حکومت. این تصور اشتباه یا از بی توجهی بواقعیات است که اگر افزایش ثروت مقصود نباشد تولید کاسته میشود یا ثروت عمومی افزایش نمییابد. زیرا لازمه هدف قرار دادن تولید یا سود ناذیده گرفتن و مقهور کردن افراد و استعدادها در طریق وصول هر چه بیشتر بآنست. در این طریق چنانکه باید استعدادها مستقل بار نمی آید و آزادینگار

اسلام و مالکیت

میباشد. کوشش رهبران الهی را برای چنین تحول فکری و توسعه نظر نباید فقط «واعظ روحی و اخلاقی» برای افراد پنداشت، بلکه باید با اهمیت این نقطه تحول، و تأثیر شایان آن در همه شؤون حیات بشری پی برد^۱

نمی افتد، در نتیجه تولید که محصول عمل و ابتکار است، ریشه نمیگیرد. در مقابل اگر هدف، بالاتر از نفس تولید باشد موانع و بندهای بروز استعدادهای مستقل، بازمی شود و قدرت محرکه بیشتر میگردد. این نتیجه گرچه آهسته و دیر حاصل می شود ولی ریشه آن عمیق تر و محصول مادی و معنوی آن رو با افزایش می رود. منظور از هدف نگر فتن مال و افزایش ثروت این نیست که هدف عمومی کمالات و مقامات عالی انسانی یا آخرت گردد چون درک این هدفها و نظیر آن برای عامه مردم در شرائط کنونی دنیا آسان نیست، مقصود این است که مال از صورت هدف بعنوان وسیله منظور گردد؛ نخست وسیله برای رفع احتیاجات و حیات عمومی و عامل محرک و قیام گردد. «بتعبیر قرآن: «اموالکم التي جعل الله لکم قیاما» و مانند خون در پیکر عمومی بهولت بگردش در آید و هر عضوی فراخور احتیاج و استعداد خود از آن غذا و بهره گیرد؛ پس از آن وسیله در براد بکار افتادن استعدادها سپس بالا بردن عقول و افکار و اندیشه ها.

۱- نکوهشهای ادیان از دنیا و ستایشهای از آخرت بمعنای وسیع این دو کلمه - برای توسعه نظر و برگرداندن چشم انداز انسانها و بالا آوردن آنها از محیط دید حیوانی میباشد که از تأثیر عمیق اینگونه انقلاب درونی در تنظیم و تحکیم اصول مادی تبخیر نمیتوان چشم پوشید.

اسلام و مالکیت

کسانی که با نظر سطحی باینگونه تعالیم مینگردند و این تعالیم را مواظف فردی و برای محیط مساجد و معابد می پندارند باین حقیقت توجه ندارند یا نمیخواهند متوجه شوند که اجتماع چیز ترکیبی از افراد نیست و کیفیت روحی و اخلاقی افراد است که هدفهای اجتماعی را تعیین میکند یا تغییر میدهد و مسیر عمومی را بسوی خیر یا شر پیش میبرد یا از آن برمیگرداند.

رابطه اقتصادی افراد با یکدیگر و با اجتماع مانند رابطه اجزاء و اعضای بدن با یکدیگر و با مجموع بدن زنده است. هر یک از اعضای بدن غذای طبیعی را میگیرد و آنرا بهمان صورت یا بماده دیگری تبدیل میکند و پس از صرف یا ذخیره در حد احتیاج باعضاء دیگر میرساند، این تولید و توزیع و جذب و دفع مقصود نهائی پیکره موجودات زنده نیست. مقصود نهائی پس از حفظ و نمو ابقاء نوع است که در گیاهها بوسیله میوه و بذر و در حیوانات از راه تناسل و بقاء نوع تأمین میشود. در وجود انسان باین حد متوقف نمیکردد بلکه مجموع فعالیتهای اعضاء جسمی در تولید و توزیع به نیروهای فکری و قدرتهای کشف و خلاقه میرسد و در اثر آن استعدادها و مواهب انسانی رخ نشان میدهد و بالامیآید.

تولید و توزیع مواد طبیعی در پیکر بزرگ اجتماع از این حد طبیعی و نظری نباید تجاوز کند تا هر کس فراخور استعداد فکری و بدنی خود مواد مورد احتیاج را از طبیعت بگیرد و بخذاو دیگر وسائل تبدیل کند یا در دسترس عموم گذارد و هر کس باندازه احتیاج از آن برگیرد؛ هر عضوی با کوشش مستمر و متضامن با اعضاء دیگر میتواند این وظیفه حیاتی خود را بشمر رساند و از این

اسلام و مالکیت

راه درهای بسته خیرات طبیعی گشوده میشود و همه بهره‌مند میگردند نتیجه نهائی همه این کوششها و کوششها نخست تقویت بنیه مزاجی افراد و اجتماع است، سپس محکم شدن بنیه فکری و اخلاقی تا با اتکاء به قدرتهای معنوی و روحی بتوانند بپاخیزند و از گهواره زمین بی‌نیاز و برای رستخیز عظیم آماده شوند.

«الم نجعل الارض مهادا»^۱

با اینگونه تدبیر و عاقبت اندیشی که انسانها مال را در روابط اقتصادی «دنیا» وسیده و مقدمه بنگرند میتوانند زندگی خود را برای رسیدن به هدفهای برتری تنظیم کنند.

چون شعاع این نظر در تنظیم زندگی و برای بهره‌کافی گرفتن از مواهب طبیعت در راه رسیدن به مراتب بالاتر و در روابط مالی تأثیر بسزادارد بسیاری از آیات قرآن و سخنان رهبران بزرگ متوجه هدایت افکار باین حقیقت میباشد.

در سوره کهف پس از اینکه اینگونه فکر و نظر را بصورت مثل در دو شخص و عاقبت کار آن دو بیان میکند، حقیقت دنیا را باین صورت مینمایانده و اضرب لهم مثل: الحياة الدنيا كماء انزلناه من السماء فاختلط به نبات الارض فاصبح هشيمًا تذرؤه الريح وکان الله

۱- آيا زمين را گهواره پرورش (پرورشگاه) قرار نداديم آيه ۶ سوره نبأ - گهواره را نمیتوان موطن زندگی برای طفل دانست. این زندگی موقت برای آنست که بدن و عضلات طفل محکم گردد و بتواند بیای خود خیزد، قرآن زمین را گهواره خوانده تا ساکنین آن متوجه شوند که زندگی در آن برای آنست که قوای فکری و اخلاقی محکم شود تا مستقل گردد و از آن جدا شود. «ان يوم الفصل کان میقاتاً»

اسلام و مالکیت

علی کل شیئی مقتدرأ. المال والبنون زینة الحیاة الدنیا والباقیات
الصالحات خیر عند ربک ثواباً وخیر املاً^۱

و در این آیات: وفا ما من طغی و آثار الحیاة الدنیا فان الجهنم
هی المأوی. بل تؤثرن الحیات الدنیا والآخره خیر و ابقی^۲

گزیدن و چشم دوختن به زندگی پست را ملازم با طغیان و
جایگزینی در جهنم و منشأ سرپیچی و بی توجهی اعلام کرده است.
امیر المؤمنین علی (ع) در موارد مختلف واقعبیت دنیا و مال
را با تعبیرات گوناگون بیان کرده و با هم مقایسه نموده تا شاید چشم
مال اندوزان و ثروت جویانی را که چشم بمال دوخته و آن را هدف
میبندارند باز کند. آنحضرت در کلمات کوتاهی وضع مال را با
علم و عقل مقایسه کرده تا شاید این جمله‌های کوتاه ذهن بذهن
بگردد و در خاطرها جای گیرد و چشمهای حریص را باز کند.

از آن جمله این عبارات است: لیس الخیران یكثر مالک و

۱- «داستان زندگی دنیا را با این صورت برای آنها بنما چون
آبیکه از بالا فرو آریم پس گیاه گوناگون زمین بوسیله آب بسا هم
آمیخته گردد پس اندکی بیش نیاید که بصورت گیاه خشک خرد شده‌ای
گردد که بادهای بهر سو پراکنده‌اش کنند خداوند بر هر چیزی بسی
توانا است. مال و فرزندان آرایش زندگی دنیا است و مانند نیهای شایسته
در پیشگاه پروردگار تودارای گزیده‌تر بهره‌نهایی، و گزیده‌تر
آرزوست. آیه ۲۵-۲۶ «سوره کهف»

۲- اما آنکس که طغیان کند و زندگی دنیا را برگزیند پس
جهنم جایگاه اوست. بلکه شما بر میگزینید زندگی دنیا را با آنکه
آخرت گزیده‌تر و پایدارتر است.

اسلام و مالکیت

ولداك ولكن الخيران يكثر علمك ويعظم حلمك^۱ . والعلم يحرسك
وانت تحرس المال^۲

والمال تنقصه النفقه والعلم يزكو على الانفاق^۳ . والعلم حاكم
والمال محكوم^۴

«هاك خزان الاموال وهم احياء والعلماء باقون ما بقى الدهر»^۵
«ضيق المال يزول بزواله»^۶ «لاغنى كالعقل ولا فقر كالجهل ولا يراث
كالادب»^۷ «لامال اعود من العقل ولا تجارة كالعمل الصالح»^۸

این نمونه‌هایی از نظر اولیاء اسلام بمال و روابط آن است
تا شاید چشم عقل بشری بازگردد و آنرا در طریق بیدار شدن
استعدادها و بکار افتادن مواهب انسانها بکار برد و نه اینکه این
مواهب پر ارزش فدیة تمایلات مالی و جمع و ذخیره ثروت گردد.

۱- خیر در این نیست که مال و فرزندان افزایش یابد، همه
خیر در اینست که دانشت افزوده و بردباریت زیاد شود.

۲- دانش ترا پاسبانی میکند و تو مال را پاسبانی.

۳- مال را بخشش می‌کاهد و دانش با بخشش پاک و افزوده

میگردد.

۴- دانش حاکم و مال محکوم است.

۵- اندوختگان اموال با وجود زنده بودن نابود شدند و

دانشمندان قارو زگار باقی است باقی‌نند.

۶- ساخت و سازهای مالی با زوال مال زائل می‌گردد.

۷- هیچ بی‌نیازی چون عقل و هیچ نیازمندی چون جهل و

هیچ میراثی چون ادب نیست.

۸- هیچ مالی بهره‌ده‌تر از عقل و هیچ تجارتی چون عمل

صالح نیست.

اسلام و مالکیت

این چهارده اصل که (بنظر اینجانب) اصول امتیازات خاص مالکیت در روابط مالی اسلام است خلاصه قسمتی از مطالب و بحثهای گذشته این کتاب میباشد. فروع و جزئیات تطبیقی منصوص و غیر منصوص از این اصول تفریع میگردد. بنابراین، حاکم اسلامی بوصف خاص، که باید دارای قدرت اجتهاد باشد یا از مجتهد زمان الهام گیرد، از این جهت دو وظیفه اساسی دارد یکی اجراء احکام منصوص، دیگر استخراج و استنباط فروع غیر منصوص و تطبیق آن بموضوعات، و از جهت وصف ولایت، همچنانکه دستش در تصرف منابع عمومی باز است و بر تولید و توزیع نظارت کامل و در عوائد عمومی و دولت اختیار دارد، کفالت و تأمین زندگی افراد را نیز بعهده دارد. بر این مبنا حق دولت، حاکم بر حقوق افراد میباشد. نمونه کامل اجتماع و حکومت اسلامی، شکلی است که در آغاز طلوع اسلام و پس از هجرت رسول اکرم و مسلمانان اطراف بمدینه در روابط عمومی مسلمانان با یکدیگر و با هیئت دولت بخود گرفت. برای اینکه این شکل پیوسته در خاطرها بماند شهر یثرب، مدینه الرسول، خوانده شد. در این شهر نمونه قسمتی از اموال خصوصی انصار به مهاجرین داده شد و جز درآمدهای ایندک خصوصی اموال تحت نظارت دولت بود و غیر از سهام خاصیکه در جهاد به مجاهدین داده می شد، باندازه احتیاج و بالسویه در میان همه تقسیم میگردد. افراد باهم، و حاکم و غیر حاکم جز در اداره کردن و اداره شدن امتیازی نداشتند. در خانه و لباس نیز فرق مشهودی در میان نبود. در کارهای عمومی همه خود را مسئول و شریک میدانستند، چنانکه پیش از این اشاره شده تا زمان خلفاء این نمونه عالی اشتراک در کار و عوائد تا حدی محفوظ ماند.

اسلام و مالکیت

سپس محیط اسلام رنگ سرمایه‌داری بخود گرفت و از اصول و آن نمونه نخستین منحرف گردید. این رنگ محیط در اجتهاد و استنباط بعضی از فقهاء اثر گذارد چنانکه در بعضی از فروعی که پیوستگی و استناد روشن با اصول ندارد آثار و رنگ تأثیر محیط آشکار است. برای نشان دادن اینگونه فروع اختلافی مثالهایی یافت میشود که بجای خود باید بررسی شود. در وضع و شرائطی که نویسنده بسر می‌برد، تدفکر و ذهن تنظیم کننده و نه حافظه کمک کار و نه دسترسی بکتاب و مدارک مورد لزوم دارد.

چون بیش از این از قدرت و توانائی بیرون است، خود اعتراف دارد که مطالب مرتب و منظم و تکمیل نشده است. آنچه در معرض نظر خواننده و اهل نظر گذارده شده از منابع و مدارک و استنتاجها میتواند تاحدی راه و روش اسلام را درباره اصول و روابط مالکیت بنمایاند، تا اهل تحقیق و نظر بکه از نعمت آزادی و آسودگی خاطر برخوردار و بمدارک دسترسی دارند اگر اشتباهی پیش آمده رفع کنند و نواقص را تکمیل نمایند.

چون محققین اجتماعی و صاحب نظران اقتصادی این عصر عموماً امتیازات طبقاتی و بردگی را ناشی از جگونگی مالکیت و روابط مالی میدانند برای تکمیل مطلب لازم بنظر رسید در باره این دو موضوع و نظر اسلام در آن نیز بحث شود.

اختلاف و امتیاز طبقات

و منشأ های آن

طبقه در اصطلاح، گروهی از مردم اجتماعند که دارای کار و پیشه مشترك و خاصی باشند. منشأ طبیعی طبقه ساختمان و تربیت خاص نفسی و جسمی افراد مختلف است. بر پایه ساختمان و تربیت و ذوق خاص، افراد دارای تمایلات مختلف میشوند و به کارها و پیشه های گوناگون روی می آورند و آنچه ملایم با ذوق و تمایلاتشان باشد میگزینند. این اساس فطری و طبیعی تخصیص و تقسیم کار است. اجتماع سالم و قابل رشد آنستکه سنن و قوانین موضوعه آن منطبق با همین ذوقها و تمایلات فطری باشد و شغلها و وظائف بر همین اساس تقسیم شود تا هم کارها نیکو و نیکوتر انجام گیرد و هم راه رشد استعدادها باز شود. در چنین اجتماعی هر گروه و طبقه ای باید به وظیفه و کار تخصصی خود پردازند و جز در وظائف عمومی که مربوط به مجموع طبقات اجتماع است در کار دیگران دخالت نکنند و اینگونه اختلاف طبقات اساس اجتماع مترقی و متکامل است و مقبول و مستحسن میباشد. مجتمع طبقاتی غیر طبیعی و منفور عکس این است. در اینگونه مجتمع تقسیم مشاغل و وظائف بر اساس استعدادهای فطری و اکتسابی نیست و چون کارها در چنین اجتماع بر اساس استحقاق و میول و تخصص تقسیم نشده قهراً پایه آن بر ظلم و تجاوز نهاده شده. بدیهی است که روی

اسلام و مالکیت

بنا و آثار و لوازم آن، ظلم و تجاوز بصور مختلف و مستمر میباشد. شکل چنین اجتماع تر کسب از طبقات طول و عرضی است که هر طبقه دارای امتیازات و حدود خاصی است، بطوریکه بر حسب توارث سنن و قوانین افراد هر طبقه‌ای مشمول امتیازات و کارهای طبقه خود میباشد. بر اساس حدود و امتیازات طبقاتی استعداد های فردی ارزش اجتماعی ندارد و کسانی که وارث طبقات بالا هستند هر چند نالایق و فرومایه باشند باید متصدی کارهای مهم و مؤثر تر در سر نوشت عموم گردند و افرادی که در طبقه پائین جای گرفتارند هر چند مستعد و هوشمند باشند حق تصدی کارهای متناسب با استعداد خود را ندارند و باید پیوسته زیر دست بمانند و تحت اراده کسانی قرار گیرند که فاقد شعور و درک مصلحت و منافع عموم میباشند.

هر صاحب نظر یکی دارای درک صحیح و وجدان زنده باشد و خود از جهت فکر محکوم چنین نظامی نباشد بخوبی درک میکند که چنین وضع و نظام اجتماعی غیر طبیعی و واژگون و جا برانه و را کد و غیر قابل پیشرفت و تکامل میباشد. از این جهت مصلحین خیر اندیش در هر زمان و مکان و از هر طبقه‌ای که بوده اند از طرق مختلف برای بهم ریختن چنین وضع طبقاتی و ساختن نظام طبیعی و صالح کوشیده‌اند و کمتر موفق شده‌اند. دلیل عدم توفیق آنها همین است که وضع و امتیازات طبقاتی بصور مختلف پر رنگ و کم رنگ و شدید و ضعیف هنوز در همه جا برپا است. با آنکه در حسن نیت و قصد خدمت و دلسوزی این صاحب نظران و مصلحین شك و تردیدی نیست ولی همین عدم توفیق کاشف از این است که علل واقعی پیدایش چنین نظام منحرف و غیر مستقیم و راههای علاج آن چنانکه باید بررسی نشده و هر يك از نظر محیط و فکر خاص خود

اسلام و مالکیت

علت یا علل پوره علاج را دیده‌اند. چون برگشت این بحث به نظریات است که دانشمندان قدیم یونان و غیر یونان و دیگر مصلحین درباره عدالت اجتماعی داده‌اند و پیش از این نمونه‌هایی از آراء و عقاید آنان ذکر شده و بد ذکر تفصیلی آنها در اینجا نیازی نیست. فقط نظر و راه علاج اقتصاد یون اشقراکی را در نظر میگیریم. این دسته با طرز تفکر خاص خود یگانه علت و منشأ پیدایش طبقات ممتازه را وضع نابسامان اقتصادی و سرمایه داری بی قید و شرط میدانند. با این نظر راه علاج نیز روشن است؛ همینکه سرمایه داری از ریشه که مالکیت فردیست از میان رفت یا محدود شد نظام طبقاتی منفور هم از پایه ویران میشود. مارکسبسم راه عملی تری پیش گرفته و نظر داده که برای از میان رفتن سرمایه داری چاره‌ای بجز انقلاب طبقه کارگر و حکومت وی نیست. ولی این طریق و نظر خود اعتراف به برقراری کنونی طبقه میباشد. و اما پس از آن را خدا (یا جبر تاریخ) میدانند و راه قاطع و روشنی برای از میان رفتن این طبقه نشان داده نشده یا بچشم نمی‌آید؛ آنچه بچشم می‌آید و مشهود است تسلط طبقه نظامی (میلیتر) و اداری (بروکرات) است.

با نظر باوضاع مشهود کنونی دنیا و گذشته تاریخ بنظر میرسد که علت اصلی و منحصر در پیدایش طبقات ممتازه، نظام اقتصادی نباشد. در تاریخ گذشته و وضع کنونی مجامع طبقاتی را با امتیازات حقوقی خاصی مینگریم که بسا فاقد امتیاز مالی میباشد. طبقه سپاهیان که در گذشته و امروز دارای مزایای خاص و اختیارات بوده و هستند در امتیاز مالی، چه بسا مانند طبقات زیر دست با آنها محدودترند؛ و همچنین است طبقات اداری و دیگر

اسلام و مالکیت

طبقاتیکه امتیازات خاص و مهمتر از امتیازات مالی دارند. در زمانهای سابق که ایلات و عشائر بیشتر و قویتر بودند بر حسب قدرت و صلاحیت جسمی و انضباطیکه نسبت به رئیس و شیخ خود ابراز می داشتند بر قبائل دیگر مسلط میشدند و سپس بر کشوری، یا مانند منول بر کشورهای حمله میبردند و پس از فتح و استیلاء حکومتی تشکیل میدادند و دارای امتیازاتی میشدند. پس از آنها در اولاد و خاندان آنها این امتیازات بصورت سنن باقی میماند، باین صورت طبقه خاص و ممتاز میشدند و از این طبقه پایه های طبقات دیگر که بآنها پیوسته بودند بالامیآمده. این وضع باقی بود تا موح دیگری میآمد و طبقه بالا را با طبقات دیگر و پیوستگان بآنها را از میان میبرد و طبقات نوینی با همان مشخصات یا بصورت های دیگر پدید میآمد. طبقات بالا با داشتن حقوق و امتیازات خاصی که بصورت سنن یا قوانین در میآمده همانسان که بر نفوس طبقات زیر دست سلطه داشتند و آنها را بعنوان برده یا شبه برده بملک خود در میآوردند بر اموال عمومی و خصوصی نیز تسلط داشتند و دارای ثروت های بی پایان میشدند.

امروز هم طبقه تنگامیان چون دارای انضباط و بهم پیوسته و مسلح میباشند طبقه خاص مقتدر و دارای حقوق و امتیازاتی هستند. این طبقه در بیشتر کشورهای اشتراکی بالاترین طبقاتند و در کشورهای سرمایه داری قدرت اتکاء برای نگهداری سرمایه داری در داخل، و استعمار در خارجند.

از این بررسی که شواهد تاریخی و ادله اجتماعی مؤید آنست چنین نتیجه میگیریم که قدرت چه بصورت مسلح نظامی یا سرمایه داری منشأ طبقه و طبقات ممتاز و مسلط می شود، سپس

اسلام و مالکیت

این طبقات بوراژت و سنن با حقوق خاصی در میان جوامع باقی میماند.

در این مورد باز این سؤال پیش میآید که مبدأ قدرت افراد یا طبقه چیست؟ جواب این است که استعدادها و برتریهای ذهنی و بدنی افراد یا قبیله یا گروه مبدء اصلی قدرت است و بحسب این قدرت صاحبان آن باید جایگاه خاصی در اجتماع داشته باشند چنانکه هر مستعدی بمناسب استعداد خود جایگاهی در اجتماع دارد. تا این حد چنانکه گفته شد اختلاف طبقات مقبول است بلکه باید چنین باشد، آنچه منفور است امتیازات و حقوق و حدود خاص این طبقه و وارثین و همبستگان آنهاست بطوریکه فوق قانون یا منشأ قانون شوند و دستشان بر نفوس و اموال دیگران باز باشد، و مناسب خاص میان نشان دست بدست بگردد و دیگران در برابر آنها حق حیات آزاد نداشته باشند و راه رشد و ترقی و تغییر و تبدیل جایگاهها و ورود به مشاغل بالاتر برایشان بسته باشد.

راه از میان بردن امتیازات و انحصارات حقوقی و طبقه‌ای انشاء و اجراء قوانینی است که فوق سنن منفور و امتیازات خاص باشد در راهیکه مصلحین و خیراندیشان جهان پیش گرفته اند انشاء اینگونه قوانین و اصول است که بهمه خلق حق آزادی و دخالت در کارها بدهند و با تجربه و نظر در واقعیات اجتماعی باین نتیجه رسیده اند که اشتراکی بمفهوم وسیع و صحیح بسدود دمکراسی چنانکه باید تحقق پذیر و قابل رشد نیست.

نقطه دیگر مبهمی که بچشم میآید این است که قوانین هر چه برتر و وسیعتر انشاء شود، باز خالی از رنگ امتیاز طبقاتی نیست، بفرض آنکه قانونگذاران بتوانند رنگ طبقاتی را از ذهن خود

اسلام و مالکیت

زائل کنند و بخواهند قوانین را عادلانه و همگانی وضع کنند. در مرحله انشاء و اجراء چنانکه مشهود است قوانین از توجهیات طبقاتی مصون نمی‌مانند و حوی امتیاز جوئی آمیخته با سرشت آدمی در توجیه قوانین، آگاه و ناآگاه دخالت میکند. رنگ امتیازاتی قوانین بشری ممکن است در آغاز بچشم نیاید یا توجهی بآن نشود ولی پس از عبور از اذهان و مجرای اجراء بتدریج رنگ امتیازاتی آن نمایان میشود و منشأ امتیازات طبقاتی مانند گذشته یا صورتهای دیگر میگردد. اگر باین حقیقت و واقعیت مشهود با نظر وسیع و ذهن آزاد توجه کنیم ناچاریم از اعتراف باینکه راه توجیه و تأویل بروی کسانیکه فقط با فکر و اذهان بشری توجه و امید دارند و دریچه ذهن خود را بماوراء آن بسته‌اند باز است. و آنها که جلو چشم اندازشان بمنشأ و مبدأ بالاتر و برتر از اذهان بشری باز است دچار توجیه و تحیر نمیشوند.

در باره اصول قوانین اسلامی این بحث بتفصیل گذشت که منشأ قوانین اسلام بالاتر و برتر از اذهان بشری است، بنابراین بخودی خود نمیتواند رنگ امتیازات داشته باشد. در مرحله اجراء نیز چون باید متکی به ایمان باشد و اصول آن ثابت و مبرهن است انحرافهای طبقاتی اثر ثابتهایی در آن ندارد و نمیتواند آن قوانین را از اصول خود برگرداند. از اینجهت هرچه انحراف پیش آمده در تطبیقها و استنتاجهای ناشی از تمایلات و هوسها بوده و در اصول احکام و قوانین اسلامی نفوذ نکرده و با آن ارتباطی ندارد. این حقیقت آنگاه مشهود و مبرهن میشود که بطر خود را از انطباقات و اعمال مسلمانانها بر گردانیم و هرچه بیشتر به آیات قرآن و اصول احکام و روش پایه گزاران اسلام توجه کنیم.

اسلام و مالکیت

با این توجه موردی نمیتوان یافت که رنك و ریشه امتیازی داشته باشد و نمیتوان باور کرد که در محیط اجتماع همه جانبه اسلامی امتیاز طبقاتی مرکز اتکائی داشته باشد و یا بتواند پایه بگیرد . اگر از این حقیقت بارز چشم پوشیم و با اشتراک کون عصر درباره منشأ اقتصادی بر و ز امتیازات طبقاتی هم نظر شویم، در محیط اقتصادی اسلام هم چنانکه بتفصیل بیان شده برای رشد طبقات ممتازه میدانی باز نمیتوان یافت .

طبقه سپاهی که همیشه و در همه جا دارای امتیازات و خاصیت امتیاز بخشی داشته و دارد ، در حکومت و حدود اسلامی بمفهوم خاص وجود ندارد ، زیرا بر همه مسلمانان دارای شرائط تکلیف و قدرت جهاد دفاع واجب است ، و متخصصین در فن فرماندهی و سپاهیگری محدودند و در حدود فرمانبری از حکومت و قوانین میباشند و امتیازات حقوقی و مالی ندارند

طبقه روحانیان نیز همیشه و در میان همه ملل امتیازات خاصی داشته و دارند بلکه بخشنده امتیازات قانونی و فوق قانون به دیگر طبقات (سلاطین، اشراف، ثروتمندان) بوده اند اینها خود را وارث یا دارای سلطه الهی و سرشت ملکوتی و معصوم از هر خطا و تعرضی میپنداشتند و بعامة مردم نیز چنین تلقین میکردند و اعتراض بکارهای آنان کفر و خروج از دین بوده . اینها در میان همه مذاهب و ملل چنین امتیازاتی داشتند و طبقه خاصی بشمار می آمدند چنانکه اختیار آنان از میان خودشان نیز بتوارث بوده . ولی روحانیت اسلام بخصوص شیعه طبقه خاص و ممتاز به امتیازات نفسانی و حقوقی و مالی نیست و ادعای سرشت ملکوتی و سلطه الهی خاصی ندارد . نشانه و دفت و مشخص

اسلام و مالکیت

روحانی اسلام فقط دو چیز است : عدالت و قدرت اجتهاد. بمقیاس این دو صفت ، روحانیان مانند دیگر مسلمانان ، یا بیش از آنها خود را محکوم احکام اسلام و پایبند به تعالیم آن میدانند ، همان احکامی که برای همه است و گوشه نظری بطنقه خاص ندارد ، و مسلمانان نیز باید عالم اسلامی را به میزان این صفات بشناسند . بنابراین اگر کسی در لباس و زی دین درآید و از این صفات عاری باشد ، یا از مرز عدالت و تقوا خارج شود ، مسلمانان او را غاصب حق اولیاء اسلام و از راهزنان دین و دنیا می‌شمارند و طرد او را لازم و وظیفه دینی خود میدانند .

این سه طبقه - روحانیان ، سپاهیان ، ثروتمندان - در جوامع طبقاتی ممتازتر و ریشه دارتر از دیگر طبقات ممتازه است و طبقات دیگر ناشی از اینها میباشند. و سلاطین و درباریان بوصف طبقاتی یا ناشی از اینها یا متکی بآنها میباید باشند ، و چون اصول و قوانین اسلام محو کنند امتیازات طبقات و مانع بروز آنست ، سلطنت و حکومت ناشی از طبقات و متکی بآنها نیز مذموم و مرکزی در مجامع اسلامی ندارد و از سوی دیگر اسلام برای حکومت نظر و اصول و احکام خاصی دارد. بر اساس این اصول و احکام افراد و سلسله‌هایی که بعنوان خلافت و غیر خلافت برخلاف این اصول بر مسلمانان حکومت داشته‌اند متجاوز و غاصب و غیر قانونی شناخته شده از این جهت بی‌ثبات و پیوسته در معرض تغییر و تحول بوده‌اند و آن سلسله از خلفاء و سلاطین با اصطلاح اسلامی که مدتی مقام و قدرت خود را نگهداشتند بعلت داشتن رنگ دینی و تظاهر بآن ، یا متکی بتعصب قومی و رنگ نژادی بودند ، مانند : امویان که به قومیت عرب و دین

اسلام و مالکیت

اتکاء داشتند و عباسیان که هم خود را وارث بالاستحقاق خلافت میدانستند و هم متکی به قومیت ایرانیان در مقابل عرب بودند و عثمانیان که رنگ خلافت و عصیت ترکی داشتند ، و صفویان که دارای رنگ تشیع و تصوف و قومیت ایرانی در برابر عثمانیان بودند . اینها با دوامترین خلفاء و سلاطین پس از ظهور اسلام در کشورهای اسلامی بودند ، در مدت سیزده قرن پس از خلفاء نخستین در نیم قرن اول هجری - در سراسر کشورهای اسلامی صدها سلطان هر کرسی قدرت تکیه زدند ولی چون پایه‌های کرسی آنان پایدار نبود و هنوز سلسله آنان استقرار نیافته از میان می‌رفتند . این بی‌پایگی‌ها با مقایسه وضع و مدت حکومت سلاطین و خلفاء اسلامی و جانشینان آنها ، با سلسله‌های سلاطین غیر اسلامی و ریشه آنان که نزدیک و هم‌مرز با کشورهای اسلامی بسر - میبردند مانند هند ، چین ، ژاپون ، روسیه و کشورهای غربی و اروپائی بخوبی معلوم میشود چرا این نوع حکومتها و سلطنتها در میان مسلمانان پایه نمی‌گرفت و در میان غیر مسلمانان سالیان دراز پایدار میماند ؟ برای آنکه حکومتها یا باید متکی بر عقاید و افکار عمومی باشند ، یا بر طبقات . در متن عقاید اسلامی و در اجتماع مسلمانان چنین پایگاههای ثابت وجود ندارد ، اگر این حکومتهای بی پایه مدتی با چهره دین مردم را میفریفتند بالاخره چهره واقعی آنان آشکار میشد و اگر طبقه‌ای برای اتکاء خود میساختند آن طبقه پایه اجتماعی در میان مسلمانان نداشت و تعصبات قومی و نژادی نیز حاکمیت ندارد بلکه محکوم تعالیم اسلام است . طبقات ممتازه نیز مانند حکومتهای ناشی از آن یا منشأ آن ریشه و پایه و دوامیکه در کشورهای دیگر داشتند در محیطهای اسلامی

اسلام و مالکیت

نداشتند، و چهره و خطوط این واقعیت را هم با مقایسه وضع طبقات سرزمینهای اسلامی با خارج از آن و وضع این سرزمینها به قبل و بعد از نفوذ اسلام آشکارا میتوان دید .

در روم و یونان پیش از ظهور مسیح نظام طبقاتی چنان ریخت دار و شدید بود که فلاسفه و مصلحین بزرگی که در این سرزمینها با اصلاح اوضاع اجتماعی قیام کردند، نتوانستند تغییری در آن اوضاع ظالمانه و غیر انسانی بدهند بلکه بسیاری از این مصلحین خود تحت تأثیر آن اوضاع واقع شدند و نظریات اصلاحی خرد را در چهارچوب امتیازات طبقاتی طرح میکردند. امتیازات طبقاتی در حلال تاریخ طولانی این سرزمینها چنان شدید بود که عامه مردم و طبقات پائین یارسماً برده بودند یا اسماً آزاد ولی هیچگونه اختیار و آزادی در کار و محصول کار و حیات و موت خود نداشتند .

قیام حضرت مسیح و دعوت اجتماعی او ، علیه امتیاز نژادی قوم یهود و امتیازات طبقاتی حکام و اشراف بود . پس از بسط دعوت مسیح بوسیله شاگردان با ایمان و فداکارش و همصدا شدن مردم محروم و رنج کشیده با آنها پایه و بستهای امتیازات طبقاتی و حدود آن در این سرزمینها سست شد یا بکلی فرو ریخت . ولی چون ریشههای آن خشک نشده بود و مسیحیت از حدود تعلیم و دعوت تجاوز نمیکرد و دارای احکام حقوقی مشخص و مدون نبود ، پس از چندی بخصوص در قرون وسطی امتیازات طبقاتی بصورت ظالمانه تر و زشت تر از گذشته با همکاری کلیسا ظاهر شد ، بطوریکه مجتمعات ار سه طبقه متمایز و مشخص تشکیل میشد : اشراف ، روحانیان ، توده ملت . و داخل هر طبقه طبقاتی

اسلام و مالکیت

بود که طبقه زیرین باید در مقابل زبرین دست بسته و فرمانبر باشد. طبقه روحانیان بیشتر با اشراف و حکام همکاری متقابل و پیوند محکم داشتند و نفوذ خود را فوق بشری و خود را دارای سلطه ملکوتی بر روح و جسم و مال مردم می پنداشتند، و بنام مسیح عامه مردم ستمکش و بینوا را در مقابل ستم و فقر بصبر دعوت میکردند و با وعده ثواب و پاداش خدائی آنها را در مقابل ستمگران و ثروتمندان خاضع و بوضع نکبت بارشان دلخوش میداشتند چنانکه گویا بیشتر اینها آئین مسیح را وسیله تسکین مردم و جلب قدرت و جمع ثروت برای خود و حکام میدانستند و با این نظر برای نفوذ در خلال زندگی مردم و غارت اموال با حکومتها و اشراف هم دست شدند. این حکومتها با سر نیزه و قانون و آنها با حیللهای شرعی پشتیبان یکدیگر بودند و آن گروه انگشت شماری که به روح تعالیم مسیح مؤمن و این آئین را منبع فضیلت و عدالت شناخته بودند جرأت دم زدن نداشتند و آنها که دم زدند بعضی رانده و تبعید و بعضی زندانی و کشته شدند.

طبقه اشراف اروپا از گروههای ثروتمندان و مالکین و شاعران و درباریان تشکیل یافته بود و بیشتر آنان مردمی فرهیخته و بی شخصیت بودند و کارشان جز دسیسه برای غارت محصول کارورنج دهقانان و کارگران و حکمرانی سفیهانه و عیش و نوش بی قید و بند نبود و با پشتیبانی حکومت و قانون بهر صورت که میخواستند با عموم مردم و ملت رفتار میکردند و اگر مقاومت یا قیامی از طرف این دستبردخوردگان نشان داده میشد چنان درندگی و انتقامجویی میکردند و دسته دسته آنها را بخاک و خون میکشیدند که در برابر این آدم نماها چهره درندگان و وحوش، نجیب و

اسلام و مالکیت

آرام نمودار میشد.

وضع اجتماعی کشورهای شرقی بهتر از کشورهای

غربی نبود بلکه نظام طبقاتی در این سرزمینها ریشه‌های چند هزار ساله داشت. در هند که سرزمین عجائب است امتیازات و فواصل طبقات بر حسب سنن و اوضاع طبیعی و میراثی بقدری متنوع و مختلف بود که تحدید آن طبقات و اوصاف و انواع آنها خود فصل مفصلی از جامعه‌شناسی میباشد، چنانکه بعضی از محققین جامعه‌شناس بیش از دو هزار طبقه مختلف و ممتاز و طولی و عرضی در مجتمعات هندی استقصاء کرده‌اند که هر طبقه‌ای آداب زندگی و اوصاف و اخلاق و مسکن و لباس و زبان و لهجه خاص بخود داشته در رأس طبقات طولی مجتمعات هندوستان، شاهزادگان و ملاکین و اشراف که دارای امتیازات مخصوص بودند قرار داشتند و هر چه پائین‌تر می‌آمد امتیازات محدود میشد تا به طبقه مطرودین (نجس‌ها) میرسید که این بینوایان بیش از محکومیت بردگی یا شبیه آن، حق معاشرت با طبقات دیگر نداشتند و نمیتوانستند در محله دیگران منزل گزینند و از معاشرت آنها عبور کنند و هر کس با آنها معاشرت میکرد یا هم‌غذا میشد، نجس میگردد. ۱۱ با همه تحولات اجتماعی که در هند پیش آمده و با داشتن حکومت‌های آزادمنش کنونی هنوز رنگهای طبقاتی بخصوص در اطراف و دهات به چشم می‌آید. در چین و ژاپون و دیگر کشورهای مجاور با اینها و روسیه پیش از انقلاب، وضع طبقاتی بصورتها و رنگهای مختلف و شبیه بهم تشکیل‌دهنده نظام اجتماعی بود.

اجتماع ایران پیش از اسلام، نخست به ترتیب از سه

طبقه تشکیل مییافت: روحانیان، سپاهیان، کشاورزان. بعد از

اسلام و مالکیت

دواج صنایع، صنعتگران هم افزوده شدند. سلاطین و درباریان برتر از طبقات بودند و دبیران و منشیان وابسته به درباریان بودند. امتیازات و حقوق هر طبقه مخصوص بخود رانده شد بود، نه طبقه بالاتر میگرد و نه طبقه پائین حق ترقی داشت، این امتیازات بیشتر راجع به شغل و مقام بود نه ثروت و مالک. تنها دهداران و مالکین امتیازشان بمقدار مالکیت یا سرپرستی املاک بود. بنابراین چه بسا طبقات پائین مانند پیشه‌وران و بازرگانان ثروتمندتر از طبقات بالا بودند، و پیش می‌آمد که هنگام احتیاج و کسر بودجه پادشاهان یا سران سپاهی و اشراف از بازرگانان و پیشه‌وران وام می‌گرفتند!

۱ - خصوصیات نظام طبقاتی ایران پیش از اسلام را در داستان‌سرایها و اشعار فردوسی بیش از هر تاریخ و نوشته دیگر می‌توان خواند. در یکی از داستانهای راجع به انوشیروان چنین آمده: که چون زردنبال جنگهای طولانی ایران با روم خزانه دولت تهی گشت، شاهنشاه برای چیران کسر بودجه و تجهیز سپاه محتاج بوام گردید. مرد هوزه فروشی (کفاش) پیشنهاد کرد که برای دادن وام حاضر است مشروط بر اینکه فرزندش نوشتن و خواندن یادگیرد تا شاید در طبقه منشیان درآید. پیشنهاد ویرا حکیم مستشار بعرض رساند. شاهنشاه این پیشنهاد را رد کرد و آنرا از تلقینات دیو و دیوانگی دانست!

بدوگفت شاه ای خردمند مرد
برو همچنان بازرگردان شتر
چو بازارگان بچه‌گردد دبیر
چو فرزند ما بر نشیند به تخت
تا آنجا که میگوید:

بما بر پس مرگ نفرین بود
چو آیین این روزگار این بود

اسلام و مالکیت

در جزیره العرب پیش از طلوع اسلام، وضع طبقاتی و امتیازات آن صورت خاصی داشت. در مرکز جزیره العرب حکومت بشکلهای معمول آن زمان و سلطنت در میان نبود. همچنین زمینهای برای ملکداری و سرمایه‌داری وسیع وجود نداشت. در اطراف بیابانها، اعراب بادیه‌نشین و کوچنده، در وضع قبیلگی و فرمانبری از شیوخ بزرگ می‌بردند. در شهرهایی که زمین برای کشت و کار داشت مانند یثرب و طائف، طبقه ممتاز و حاکم بیشتر مالکین اراضی بودند. در واقع حکومت معنوی عرب و امتیازات خاص از آن ساکنین مکه و متولیان کعبه بود که در رتبه اول قریش و سپس وابستگان و همپیمانان آنها مانند خزاعه، کنانه، ثقیف، جشم و بنی‌عامر بود که از جهت افتخارات و امتیازات خاصی که داشتند، آنها را «حمس» می‌خواندند، (حمس، بضم حاء و سکون میم: صاحبان افتخارات و جایگاه بلند و محکم) نخستین امتیازش همان تولیت بالوراثه و بالاستحقاق کعبه بود سپس که کارهای تولیت توسعه یافت، شئون کلید داری و پرده داری و سدانت، و آب دادن و اطعام کردن «سقاییت و رفادت» امتیازی یافت و در میان تیره‌های قریش تقسیم گردید. پس از آن فرماندهی سپاه و کار صلح و جنگ «لواء» نیز جزء امتیازات قریش درآمده در زمان قصی بن کلاب، دارالندوه تأسیس شد؛ دارالندوه محلی در کنار کعبه بود که سران و عقلائی قوم برای امور مهم در آنجا اجتماع میکردند. امتیاز ریاست و عضویت دارالندوه نیز از امتیازات قریش و بعضی از سران همپیمان قریش گردید. اینها امتیازات اصولی قریش و سران عرب بود که منشأ امتیازات و برتریهای فرعی دیگر گردید؛ از آن جمله، پس از شیوع بت‌پرستی

اسلام و مالکیت

بتهای قریش و پیوستگان بآنها، دارای عناوین و جایگاهها و اشکال و پیکرهای خاصی بودند، مانند: بعل، هبل، عزی، لات و منات، این بتها پیکره‌های مخصوصی داشتند و در کعبه و اطراف آن نصب شده بودند، چنانکه دیگر عرب نه حق داشتند مانند آنها بسازند و نه میتوانستند بتهای خود را در کعبه و پیرامون آن جای دهند، و باید در برابر بتهای قریش سر فرود آرند و آنها را بستانند و بندگان را نمایند ولی آنها بتهای دیگران را نمی‌ستودند و نیز خود را بر تر از هم نشینی و همجواری دیگر عرب می‌پنداشتند و دیگران در برابر آنها نبایستی بنشینند و نباید در ردیفشان سوار شوند. در موسم حج و در حال احرام فقط آنها مجاز بودند از درب بخانه‌های خود وارد شوند، و دیگران اگر میخواستند وارد خانه شوند باید از پشت خانه و از راه نقب داخل شوند (بیشتر مفسرین آیه: لیس البران تأتوا البيوت من ظهورها، را اشاره بهمین روش قریش میدانند) در عرفات و مشرف از دیگر حاجیان و عرب فاصله میگرفتند و در سرزمینیکه باید حاجیان دیگر بسر برند آنها فرود نمی‌آمدند و با عموم مردم کوچ نمی‌کردند؛ این آیه و افاضیضوا من حیث افاض الناس و کوچ کنید با هم و پیوسته، از همانجا و در همان زمان که همه مردم کوچ میکنند، فرمان هم آهنکی و پیوستگی به اشراف عرب با دیگر حاجیان است.

با همه امتیازاتی که قریش و دیگر اشراف عرب داشتند، وضع و فاصله طبقاتی عربستان مانند سرزمینهای دیگر نبود زیرا امتیازات طبقه ممتاز عرب ناشی از اختیارات حکومتی و قانون یا ثروت و قدرت نظامی نمیشد تا بتوانند بر دیگران حکومت داشته باشند و بجان و مال آنها تجاوز کنند. منشأ امتیازات قریش همان

اسلام و مالکیت

تولیت و نگهبانی خانه خدا و دفاع از حریم آن ، و مهمان‌داری و پناه‌دادن حاجیان و پناهندگان بود. دیگر اشراف و شیوخ عرب نیز دارای چنین خوی و روشی بودند ؛ بنا بر این اینگونه امتیازات تاحدی طبیعی و مورد پذیرش و احترام عموم عرب بود . از سوی دیگر چون عرب به شمشیر و نیزه خود اتکاء داشت و در پناه بیابان و قبیله بسر میبرد ، اندیشه ستم‌پذیری در ذهنش راه نداشت و تا جان داشت تن بذلت اسارت و بردگی نمیداد. از اینجهت طبقه بردگان در این سرزمین ، یا از مردم بیچاره و بی‌پناه ، یا از اطراف و سرزمینهای دیگر بودند .

عرب با آنکه از تمدن و علوم رائج در کشورهای مجاور بهره نداشت ، وضع طبیعی و سرزمین باز و آسمان صاف و سختی زندگی مزایا و برتری‌هایی برای او فراهم کرده بود. حصار بیابان ، عرب را از تجاوز و تعرض متجاوزین و آمیختگی با سایر ملل مصون میداشت ، و تعرضهای گاه و بیگاه کشورهای مجاور با آنان باشکست و عقب‌نشینی پایان می‌یافت. بسیج سپاه و حمله «ابرهه» برای خراب کردن مکه و ازمیان بردن کعبه و شکست غیر مترقبه و غیر عادی وی ، احترام کعبه را بالا برد و بر افتخارات عرب افزود. عرب دارای هوش فطری و شعور ممتازی بود که هم از صفحات طبیعت خوب درس میگرفت و هم ادراکات فطری خود را رسا و کامل بیان میکرد . در حمایت صحراء نسب و نژاد و قومیت خود را با افتخارات و موارد بطور کامل و واضح حفظ کرده بود ، و چون زیر فشار حکومت و قانون و طبقات ناشی از آن بسر نمیبرد و اتکاء بقدرت خود و قبیله خود داشت ، زبونی و ذلت زدگی و خود باختگی در مقابل قدرت در روی راه نداشت . با اینگونه امتیازات خود را از ملل دیگر

اسلام و مالکیت

هر چند دارای علم و هنر و تمدن باشکوه بودند ، برتر میپنداشت
و زندگی در صحراء که جلوی دید و دیده اش به رسو باز بود ، و
شیر شتر و گوسفند ، و حیوان و گیاه بیابان و بر نشستن بالای شتر
و بدست گرفتن شمشیر و نیزه برای او ارزنده تر از تن دادن به زندگی
در شهر و حبس شدن در میان دیوارها و قلعه ها و سر فرود آوردن
بقوانین و مقررات و زبونی در مقابل حکومتهائی بود که ملل دیگر
گرفتار آنها بودند ، از این جهت خود را عزیز و دیگران را ذلیل
و خود را آزاد و دیگران را بنده میدانست و با انتساب خود به عرب
که توانائی در بیان و زبان آوری را می رساند ، افتخار داشت ،
و ملل دیگر بخصوص ایرانیان را عجم میخواند (که معنای لنوی
آن گنگ و بی زبان است) .

عرب با این امتیازات صحیح و ناصحیح چنان غرور و تکبری
داشت که در برابر هیچ قانون و حدودی تسلیم نمی شد و بهیچ علم و هنر و
فنی دل نمی بست ؛ و برای دانشمندان و مصلحین مانند قوانین و
آداب در قلب جزیره نفوذی نبود ، و اگر در گوشه و کنار صلح
یا عالمی یافت میشد جرأت اظهار عقیده نداشت .

« امیر المؤمنین علیه السلام در خطابه بعد از مراجعت از کار
صفین « نهج خطبه ۲ » وضع جاهلیت و دور نمای آنرا آنچنان مینمایاند
که گویا خواننده خود را در میان آن مردم میبیند ؛ در پایان این
خطبه پس از بیان اصول اجتماع جاهلیت که در مقابل مجتمع اسلامی
است و همیشه و در همه جا قابل انطباق است میگوید : « بارض عالمها
ملجم و جاهلها مکرم » این جمله تفسیر کوتاه و جامعی از وضع
جاهلیت است ؛ سرزمینیکه عالم آن ملجم و لجام زده و دهان بسته ،
و جاهل آن مکرم و گرامی و عزیز است ؛ در خطب و کلمات

اسلام و مالکیت

امیر المؤمنین ، وضع جاهلیت عرب در صور و چهره‌های مختلف نمایانده شده که بیشتر توصیف و بیان غرورها و نخوتها و نادانیهای عرب جاهلی است !

عرب با آن تعصب شدید که در حفظ امتیازات میراثی و قومی خود داشت و آن سرکشی و غرور که با خون و پوست او ترکیب یافته بود ، نمیتوانست بنظامات اجتماعی و اخلاقی و حقوقی و آئینی هر چه باشد ، تسلیم شود .

از میان همین عرب با گمراهیها و تعصبات و نخوتها و پراکنندگیهایش ، اسلام ظاهر شد و کلمه توحید را اعلام کرد ، تا سرکشان و طبقه‌ایکه مردم را به بندگی خود و بتان میخواندند در پیشگاه خداوند و شریعت او سرفرو آرند و شرکوفتگان به بند کشیده با اتکاء به مواهب خود سر بر آرند و رنگهای طبقاتی و امتیازات اعتباری زائل شود و همه به رنگ فطرت انسانی که همان رنگ خدائی است در آیند «**صِبْغَةَ اللَّهِ وَمِنْ أَحْسَنِ مِنْ اللَّهِ صِبْغَةً**» و شریعت خالق ، نظام حاکم ، بر خلق شود ، و زمینه رشد طبقاتی و امتیازات از میان برود . قرآن در چنان محیط و مجتمعی این ندارا در داد :

«**يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَ
جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ
اتَّقِيكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ**» .

۱ - آیه ۱۳ ، سوره حجرات : «ای انسان هشیار باش !
ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را تیره تیره ، و قبیله قبیله
گردانیدیم تا یکدیگر را بشناسید و با هم انس گیرید ، براستی

اسلام و مالکیت

کلمه توحید «لا اله الا الله» برای این شعار اسلام و سر فصل آنست ، که نفوس را از رنگهای شرك و امتیازات پاك مینماید و عقول را به قدرت و حکمت بی نهایت و عدل حاکم مینویسند ، و بتها و بت تراشهارا با اشکال و آثار گوناگونش از اجتماع اسلامی میراند . احکام اسلام بر همین پایه تشریح شده و فرمان جهاد «فی سبیل الله» برای رساندن بهمین هدف است . اجتماعات اسلامی از نماز جماعت و جمعه تا حج ، نمایاننده برتری تقوا و حاکمیت خدا و قانون او و تساوی در حقوق مشروع و محرومیتها موجود ، و ازاله تخمیلات طبقاتی و آثار ذهنی و نفسانی آن میباشد .

روز فتح مکه که روز پیروزی کامل اسلام بر شرك بود ، اولین سخن رسول خدا ، در خانه خدا ، به اعلام الناء افتخارات و امتیازات و با این عبارات پایان یافت «ایها الناس انکم من آدم و آدم من طین الاوان خیرکم عندالله واکرمکم علیه اتقاکم . الان العربیة لیست باب والدولکنها لسان

گرامی ترین شما نزد خدا با تقواترین شما است ، خداوند پس داننا و آگاه است .

این ندای عام و انسانی قرآن کریم ، عکس تخمیلات نژاد - پرستی و طبقاتی است که اختلاف نژادی و قبیله را وسیله برتری جوئی و جنک ساخته اند . در بانك عام قرآن اعلام مینماید که اختلافات قبیله کی و نژادی مانند اختلاف عناصر طبیعی باید وسیله ائتلاف و پیوستن و بصورت عالی تر درآمدن گردد ، و امتیاز برتری فقط بر پایه تقوا و فضائل انسانی است ، آنها نزد خدا ، نه در برابر قانون و حقوق عمومی !

اسلام و مالکیت

ناطق فمن قصر به عمله لم يبلغ حبه» دای مردم هشیار باشید
همانا شما از آدم، و آدم از خاک فرا آمده آگاه باشید، گزیده-
ترین و گرامی ترین شما در پیشگاه خداوند پروا گیرترین شما
است، بدانید که انتساب بعرب، وابستگی به پدر پدید آورنده
نیست. عربیت همانا زبان سخنور است، کسیکه عملش از پیشرفت
بازش دارد و کوتاهش نگهدارد، حبشش او را بمقامی نمیرساند (یا
بحسب شایسته خود نرسیده).

در آخرین سال رسالت، در حجة الوداع نیز همین اصول
را اعلام فرمود، و پس از هر جمله ای مردم را به تبلیغ آن گواه
میگرفت از آن جمله فرمود: «افتخارات و امتیازات جاهلیت همه
از میان رفته است جز پرده داری و آب دادن» و نیز فرمود: «عرب
را بر عجم برتری نیست جز بتقوا»

و اولین فرمان آنحضرت پس از فتح مکه و اعلام عفو
عمومی این بود که بلال سیاه حبشی را فرمود تا پیام کعبه بالا رود
و بانگ اذان سر دهد، بلال در نظر قریش و عرب از بی ارزش ترین و
مطرودترین مردم بشمار می آمد، چون خود غلام، و رنگش سیاه
و نژادش حبشی و غیر عرب بود، ولی از نظر رسول خدا چون حق
را بسائقه فطرت زودتر از بسیاری از مسلمانان درک کرد و دارای
ایمان و سابقه جهاد بود، برتری داشت و آنحضرت او را به برترین
جایگاه «بام مکه» بالا برد، و اعلام ارزنده ترین شعار و فرمان
اجتماع و عبادت را بوی واگذار کرد!

«شمشیرهای مجاهدین بالای سر قریش میدرخشید و زمین
زیر پای آنان میلرزید، غبار شکست و گرداننده بر چهره های بهت زده
آنان نشسته بود، که بانگ اذان و تکبیر بلال از بالای بام کعبه

اسلام و مالکیت

برخواست ، قریش حیرت زده ، و بتها و امتیازات خود را اردست داده ، اکنون بلال حبشی را بالای بام کعبه می بیند ، و از بالای سر خود طنین اذان می شنود ، نفسها در سینه ها و کینه ها و اندوه ها در دلها چنان متر ا کم وضبط شده که هیچ راه بروز ندارد . چند تن از اشراف و رشکسته قریش و همپیمانان آنها در گوشه ای از کعبه گرد هم جمع شده و سرهای خود را بهم نزدیک کرده ، برای آنکه نفسی بکشند ، تا شاید آسایشی یابند آهسته جمله های کوتاهی گفتند که نمایاننده رنج و ناراحتی و اندیشه های آنان بود ؛ عتاب ابن اسید ، خدای را شکر که جان پدر مرا گرفت تا چنین روزی را نبیند ! حرث ابن هشام ؛ محمد جز این غراب سیاه اذان گوئی نیافت ؛ سهیل بن عمرو «سرور ثقیف» ؛ خدا آنچه را خواهد تغییر میدهد ! ابوسفیان ؛ من هیچ نمیگویم چون میترسم پروردگار آسمانها اباو (محمد) خبر دهد! ۱۵۱ .

پس از فتح مکه و استقرار اسلام و شکست شرك و بت پرستی

۱ - مارون بیک عبود (شاعر و دانشمند معاصر ، و رئیس دانشگاه وطنی لبنان) اشعار بلیغ و پرمغزی درباره شخصیت و رسالت رسول اکرم ، و هدفها و اصول اسلام و جهادهای مسلمانان دارد که متن و ترجمه آن بفارسی منتشر شده ، دو بیت از ابیاتی که درباره فتح مکه دارد این است :

الله اکبر ، دهورت اصنامکم - فتخطمت ، اسمعت صوت اذان ؟! هذا بلال ، یبلغ النبأ العظیم و - یطبع اسم الله فی الازهان .
- الله اکبر!! بتان شما و از گون شد آنگاه درهم کوفته شد ! آیا بانک اذان را شنیدی؟! این بلال است اخیر بی سابقه و بزرگی را اعلام مینماید ، و نام خدای را در اندیشه ها نقش می بندد !